

توصیفات قرآن کریم و کتاب مقدس یهودیان از دشمن

اعظم سادات شبانی *

سهیلا جلالی کندری **

چکیده

متون مقدس در دست‌یابی به معنای دشمن و شناسایی آن بسیار مهم‌اند. دشمن در اندیشه دینی می‌تواند از زوایای گوناگون بررسی و به انواع متفاوتی تقسیم شود. صرف‌نظر از نوع دشمن، می‌توان به جهت مهم‌ترین خصوصیت مشترک تمام آنان، که مخالفت با خداوند و رسولان او است، ویژگی‌های دشمنان دینی را بررسی کرد. با واکاوی خصوصیات دشمنان در قرآن کریم و کتاب مقدس یهودیان (تنخ)، اولاً می‌توان به تعریف جامعی از دشمن در منظر دینی دست یافت؛ سپس با شناخت دقیق از اندیشه دینی هر دو مذهب، روابط بهتری در بین پیروان دو دین برقرار کرد. این پژوهش با استخراج و دسته‌بندی ویژگی‌های اکتسابی دشمن در معنای عام، به اشتراکات و افتراقات متنی دو کتاب مقدس در این زمینه پرداخته است. اشتراکات در تبیین خصوصیات دشمن در هر دو کتاب بسیار فراوان است، تا حدی که به جز «انکار معاد»، به عنوان یکی از ویژگی‌های دشمن در قرآن، هر دو کتاب به ویژگی‌های یکسانی اشاره کرده‌اند، مانند تکبر، سرکشی، پیمان‌شکنی، ستمگری و کینه‌توزی. افتراقات بین این دو متن، دامنه کمتری را به خود اختصاص می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: قرآن، تنخ، کتاب مقدس، دشمن، ویژگی دشمن.

* دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه کاشان (نویسنده مسئول: az.shabani75@gmail.com)

** دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء (س)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۸/۰۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۶/۱۳

مقدمه

در این نوشتار با مقایسه متنی قرآن و تنخ^۱ (Tenach)، دست‌یابی به معیارهایی صحیح در شناخت دشمن از طریق بررسی خصیصه‌های دشمن مد نظر است. البته منظور خصیصه‌های ذاتی نیست، بلکه ویژگی‌هایی است که بر اثر سوء انتخاب شکل گرفته است. لذا این ویژگی‌ها صفات اکتسابی است نه ذاتی. همچنین، نوعی نگاهی عام به دشمن مطرح شده و از نوع آن (داخلی یا خارجی، انس یا جن و ...) صرف نظر شده است.

بیشتر تفاسیر قدیم و جدید قرآن، به شکل تفسیر ترتیبی و بر حسب آیات ناظر به دشمن، به توصیفات قرآن از دشمن پرداخته‌اند. در تفسیر موضوعی تسنیم نیز به مباحث مرتبط با دشمن پرداخته شده است. پایان‌نامه‌ای با عنوان «شناخت دشمن از منظر قرآن کریم»، را سجاد محمدنام از دانشگاه امام صادق (ع) نگاشته که فقط به موضوع شناخت دشمن در قرآن می‌پردازد. آثار محدود دیگری درباره دشمن‌شناسی نگاشته شده که بیشتر رویکرد سیاسی دارد. در منابع یهودی، دائرةالمعارف دین و جنگ (Encyclopedia of Religion and War) به توصیفات از تنخ درباره دشمن پرداخته است؛ اما در میان تحقیق‌های داخلی و خارجی، پژوهشی مستقل درباره مقایسه ویژگی‌های دشمن در قرآن و تنخ یافت نشد.

«عَدُوٌّ» با ۱۰۶ بار تکرار، مهم‌ترین واژه به‌کاررفته به معنای دشمن در قرآن است (روحانی، ۱۳۶۶-۱۳۶۸، ج: ۱، ۴۹۲). و در لغت به معنای «تجاوز» است. «عَدُوٌّ» در حالت اسم برای مذکر، مؤنث، مفرد و جمع به یک شکل به کار می‌رود؛ ولی در حالت صفت، صرف می‌شود (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج: ۲، ۲۱۶). «رَجُلٌ عَدُوٌّ» و «قَوْمٌ عَدُوٌّ»، به معنای مرد و قوم کینه‌توز است. البته جمع آن به شکل «عَدَیٌّ» و «أَعْدَاءٌ» نیز به کار می‌رود (نک: فصلت: ۱۹).

۱. یهودیان، نام اختصاری «تنخ» یا «کتاب مقدس عبری» را برای مجموعه کتاب‌های متعدد کتاب مقدسشان به کار می‌برند (آنترن، ۱۳۸۵: ۷۱).

در کتاب مقدس عبری، «آیب»^۱ پرکاربردترین واژه به معنای دشمن است (Bromiley, 1982, vol2: 81) و درباره اشخاص یا ملل دشمن به کار رفته است (Wyatt Kent, 2011: 80). این واژه از ریشه «آیب» به معنای «تنفر» گرفته شده و با مشتقاتش ۲۸۲ بار در تنخ به کار رفته است (Loc.cit. (ayeb); <http://biblehub.com/hebrew/341.htm>).

۱. تعریف «دشمن» در قرآن کریم و تنخ

دشمن در قرآن، فرد مخالف خداوند و رسولان او است که از حدود الهی تجاوز می‌کند: «وَمَنْ يُعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ» (نساء: ۱۴)؛ دشمنی با خداوند و رسول او، عقوبت دنیوی و اخروی دارد (نک: حشر: ۳ و ۴) و قرآن به عقوبت اقوام عاصی پیشین اشاره کرده است (نک: طلاق: ۸). تمام انبیا، دشمنانی از جن و انس دارند (نک: أنعام: ۱۱۲) که انکارکنندگان آنان و حق تعالی هستند (فضل الله، ۱۴۱۹، ج ۹: ۲۷۹).

در شریعت یهود، دشمنی، «گناه» و «شورش بر ضد خدا و نافرمانی او» است. مخالفت با فرمان‌های تورات، مخالفت با خداوند است (ماسون، ۱۳۸۵، ج ۲: ۸۱۵). در کتاب تَحْمِيَا آمده که سرپیچی از اوامر الهی برابر با مخالفت با خداوند است: «به درستی که به تو مخالفت عظیمی ورزیده‌ایم و اوامر و فریض و احکامی را که به بنده خود موسی فرموده بودی نگاه نداشتیم» (نحمیا، ۷: ۱). در کتاب داوران، پیروی از قضات (انبیا) رستگاری به همراه دارد (نک: داوران، ۱۶: ۲). در تنخ مانند قرآن، پیروی نکردن از خداوند و رسولان او با دشمنی با خدا برابر است.

قرآن کریم سرسخت‌ترین دشمنان مؤمنان را مشرکان و یهودیان معاند معرفی کرده است (نک: مائده: ۸۲). در تورات نیز تصریح شده که بت‌پرستی و شرک، دشمنی با خدا است (نک: خروج، ۴: ۶-۲۰). در مجموعه کتاب‌های تنخ، از دشمنان «قومی قبیله‌ای» بنی اسرائیل یا دشمنان «پادشاه سرزمین» یاد شده است (نک: اول سموئیل، ۸: ۲۹؛ تثنیه، ۱: ۲۰). از سیاق برخی مطالب تنخ استنتاج می‌شود «بنی اسرائیل» معاند، به دلیل مخالفت با خداوند و فرستادگانش، دشمن محسوب می‌شود

۱. אִיבַי برخی از جملات که شامل این واژه هستند، عبارت‌اند از: پیدایش، ۱۷: ۲۲، ۸: ۴۹؛ خروج، ۶: ۱۵، ۹: ۲۲؛ ۲۳: ۲۷؛ لاویان، ۷: ۲۶، ۸: ۱۶، ۱۷: ۲۵، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۴؛ اعداد، ۹: ۱۰، ۳۵؛ ۴۲: ۱۴؛ ۱۱: ۲۳؛ ۱۰: ۲۴، ۱۸: ۲۱، ۳۲: ۲۳، ۳۵؛ برگرفته از: <https://www.lexiconcordance.com>

(نک: خروج، ۷: ۱۵-۳۲؛ اعداد، ۱: ۱۱-۳ و ۱۰-۱۵؛ ۱: ۴-۱۴؛ داوران، ۲: ۲-۱۱؛ ۳: ۸؛ ۱: ۴؛ ۶: ۳۳؛ ۸: ۶؛ ۱۰: ۱؛ ۱۳).

۲. ویژگی‌های دشمن در قرآن کریم و تنخ

مشرک، کافر، منافق و اهل کتاب معاند با رسول اکرم ﷺ از دشمنان دینی در عصر نزول قرآن به شمار می‌آیند. اینان در بعضی از خصیصه‌ها با هم مشترک‌اند که ناشی از روی گردانی از خدا و مخالفت با او و رسولش است.

کتاب تنخ، متعدد و اظهارات در آن غیرمستقیم است؛ بنابراین یافتن خصیصه‌های دشمن در آن به دقت بیشتری نیاز دارد. در کتاب‌هایی چون مزامیر، امثال، ارمیا و اشعیا مطالب صریح‌تری را می‌توان یافت. جمله زیر دورنمایی از دشمن را بیان می‌کند:

شش چیز است که خداوند از آنها نفرت دارد، بلکه هفت چیز که نزد جان وی مکروه است. چشمان متکبر و زبان دروغ‌گو؛ و دست‌هایی که خون بی‌گناه را می‌ریزد؛ دلی که تدابیر فاسد را اختراع می‌کند؛ پای‌هایی که در زیان‌کاری تیزرو می‌باشند؛ شاهد دروغ‌گو که به کذب متکلم شود؛ و کسی که در میان برادران نزاع‌ها بپاشد (امثال، ۱۶: ۱۹-۶).

مخاطب عبارت یادشده، بنی اسرائیل خاطی هستند؛ ولی به سایر انسان‌ها نیز تعمیم می‌یابد. ویژگی‌های دشمنان در قرآن کریم و تنخ به شرح ذیل است:

۲.۱. بت‌پرستی و شرک

بت‌پرستی و شرک از مهم‌ترین خصیصه‌های دشمنان مذاهب توحیدی است. ویژگی‌های مشرکان در نگاه قرآن چنین است:

- تردیدکننده در قدرت خدا: «...ثُمَّ اَنْتُمْ تَمْتَرُونَ» (أنعام: ۲)
- منکر معاد: «وَقَالُوا اِنْ هِيَ اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوْثِيْنَ» (أنعام: ۲۹)
- تکذیب‌کننده حق: «فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ...» (أنعام: ۵)
- مصر بر عقاید خود: «لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا اَشْرَكْنَا وَ لَا اَبَاؤُنَا وَ لَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ...» (أنعام: ۱۴۸)
- ستیزه‌جو: «وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ اَتُحَاجُّوْنِيْ فِي اللّٰهِ...» (أنعام: ۸۰)
- بهانه‌جو: «وَ قَالُوا لَوْ لَا اَنْزَلَ عَلَیْهِ مَلَكٌ...» (أنعام: ۸)

- استهزاءکننده: «وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (أنعام: ۱۰)
- دروغ گو: «بَلْ يَدَّبَعُوا لَكُمْ مَأْكُنًا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلِ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (أنعام: ۲۸)
- فریفته دنیا: «... وَغَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا...» (أنعام: ۷۰)

واژه «ترافیم» (תְּרַפִּים (teraphim) (Idol) در عبری به معنای بت بوده و ۱۵ بار در تنخ به کار رفته است^۱ (Van Der Toorn & others, 1999: 844). کاهن بت پرست و داعی به بت پرستی «کومر» (כֹּמֶר (komer, (priest^۲ نامیده می شود. واژه های دیگر به معنای بت پرستی عبارت اند از: «گیلولیم» و «زنوت»^۳ (Bromiley, 1982: vol. 2, 796).

«بت پرستی» در تنخ نهی شده و مقدم بر گناهان دیگر است. چون باعث انکار نبوت و سست شدن پایه های مذهب و اخلاق می شود (کهن، ۱۳۸۲: ۱۷۰). خداوند از بت پرستی نهی کرده است: «آنانی که بت های تراشیده می سازند، جمیعاً باطل اند و چیزهایی که ایشان می پسندند، فایده ای ندارد و شهود ایشان نمی بینند و نمی دانند تا خجالت بکشند. کیست خدایی ساخته یا بتی ریخته باشد که نفعی ندارد؟» (اشعیا، ۹: ۱۰-۴۴). پرستندگان بعل ها «شور» و موجب خشم خداوند هستند (نک: داوران، ۲: ۱۱-۱۴). بت پرستی یکی از مهم ترین انحرافات بشر و از علل دشمنی های قومی قبیله ای و موجب فلاکت انسان شمرده شده است (نک: ارمیا، ۳: ۵-۱۰؛ ۲۰: ۱۶؛ ۳: ۱۱-۱۹؛ ۷: ۲۵؛ حزقیال، ۱: ۱۱-۱۴؛ ۳۲: ۲۰-۳۹).

۲.۲. انکار معاد و تکذیب خداوند

در قرآن از منکران معاد با لفظ «خَرَّاصُونَ» یاد شده است. «الْخَرَّاصُ» به معنای کذب (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۴: ۱۸۳) و سخن از روی گمان است و چون از روی ناآگاهی است، مطابقت داشتن یا نداشتنش با واقعیت اهمیت ندارد. لذا فرد دروغ گو هم شمرده می شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۲۷۹). قرآن کافران را دروغ گو می نامد و نفرین می کند: «قَتَلَ الْخَرَّاصُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ» (ذاریات: ۱۰-۱۲). منکران معاد اعلام می کنند که نمی دانند رستاخیز چیست

۱. از جمله در کتاب حزقیال، ۲۱: ۲۱ و سموئیل اول، ۱۳: ۱۹ دیده می شود.

۲. این لغت در کتاب پادشاهان دوم، ۵: ۲۳، دیده می شود.

۳. «گیلولیم» Gillûlîm در: حزقیال، ۴۹: ۲۳ و «زنوت» Zenut در: حزقیال، ۹: ۴۳.

و به آن یقین ندارند: «وَ إِذَا قِيلَ لِنَّ وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَالسَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نَظْنَ إِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُستَيِقِّينَ» (جاثیه: ۳۲).

دشمنان از روی ناباوری درباره معاد می‌پرسیدند و به انکار خود ادامه می‌دادند: «وَ قَالُوا أِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رَفَاتًا أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا» (اسراء: ۴۹). قرآن کریم در جواب، آنان را به مراحل شکل‌گیری جنین و آفرینش انسان متوجه می‌کند: «ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مؤمنون: ۱۴).

در قرآن کریم آیاتی وجود ندارد که نشان دهد مشرکان عصر پیامبر ﷺ به طور کلی منکر خداوند بودند، بلکه بر سر ربوبیت «الله» اختلاف داشتند و او را دست‌نیافتنی می‌دانستند. لذا بت‌های خود را شفیع قرار می‌دادند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲: ۲۶۹؛ حسینی زنجانی، ۱۳۸۵: ۵۵). گرچه مشرکان عرب به «الله» معتقد بودند و بت‌ها را واسطه می‌دانستند، اما نگاهشان منحصر به دنیای مادی بود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷: ۵۵) و اعتقادی به معاد نداشتند (نک: أنعام: ۲۹).

در تنخ، بت‌پرستان منکر وجود خدای یکتا بودند. واژه «کاخش» (כַּחַשׁ/kachash)؛ deny؛ waste (away) به معنای انکار کردن و دورریختن است (Botterweck & Ringgren, 1995: Vol. 7: 132). درباره انکار خداوند جملات فراوانی وجود دارد: «خداوند را انکار نموده، می‌گویند که او نیست و بلا به ما نخواهد رسید و شمشیر و قحط را نخواهیم دید» (ارمیا، ۱۲: ۵). این معنا در کتب مختلف تنخ دیده می‌شود (نک: مزامیر، ۴: ۱۰؛ اشعیا، ۱۳: ۵۹)؛ و چه بسا مفهوم معاد از بعضی از جملات تنخ درک می‌شود؛ گرچه به انکار دشمنان اشاره‌ای ندارد. مثلاً در تنخ آمده است:

دست خداوند بر من فرود آمده، مرا در روح خداوند بیرون برد و در همواری قرار داد و آن از استخوان‌ها پر بود. و مرا به هر طرف آنها گردانید. و اینک آنها بر روی همواری بی‌نهایت زیاده و بسیار خشک بود. و او مرا گفت: «ای پسر انسان آیا می‌شود که این استخوان‌ها زنده گردد؟». گفتم: «ای خداوند یهوه تو می‌دانی» پس مرا فرمود: «بر این استخوان‌ها نبوت نموده، به اینها بگو: ای استخوان‌های خشک! کلام خداوند را بشنوید! خداوند یهوه به این استخوان‌ها چنین می‌گوید: اینک من روح به شما در می‌آورم تا زنده شوید. و پیه‌ها بر شما خواهم نهاد و گوشت بر شما خواهم آورد و شما را به پوست خواهم پوشانید و در شما روح خواهم نهاد تا زنده شوید. پس خواهید دانست که من یهوه هستم» (حزقیال، ۱: ۶-۳۷؛ نیز نک: اشعیا، ۱۹: ۲۶).

در تفسیر این جملات بین مفسران یهودی، اختلاف نظر است. برخی آن را معاد و زنده شدن مُردگان برای محاسبه اعمال و شروع زندگی پس از مرگ می‌دانند، اما عده‌ای دیگر آن را مرتبط با احیای قوم یهود در سرزمین واحد، قلمداد کرده‌اند و منظور از «استخوان‌ها» را جمعیت عظیمی از افراد اسرائیلی می‌دانند (Charlesworth, 2006: 3). به نظر می‌رسد یکی از مبانی اندیشه فعلی صهیونیسم مبنی بر جمع شدن آنان در سرزمین فلسطین، از برداشت دوم شکل می‌گیرد.

پرسش «ای پسر انسان! آیا می‌شود که این استخوان‌ها زنده گردند؟» شبیه پرسش‌هایی است که قرآن از زبان منکران معاد مطرح کرده است.^۱ ولی در تنخ، خداوند این پرسش را از پیامبرش حزقیال کرده و بعد به او نشان می‌دهد که این کار شدنی است. معاد با بازگرداندن انسانِ مرده به حیات تشریح شده است که مراحل شبیه حیات جنینی انسان دارد:

و اینک تزلزلی واقع شد و استخوان‌ها به یکدیگر، یعنی هر استخوانی به استخوانش، نزدیک شد. و نگرستم و اینک پیه‌ها و گوشت به آنها برآمد و پوست آنها را از بالا پوشانید. اما در آنها روح نبود. پس او مرا گفت: «بر روح نبوت نما! ای پسر انسان! بر روح نبوت کرده، بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید که ای روح از بادهای اربع بیا و به این کشتگان بدم تا ایشان زنده شوند (حزقیال، ۷: ۱۰-۳۷).

۳.۲. عصیان و سرکشی

«اعراض» از ریشه «عرض» به معنای روی‌گردانی و اسم فاعل آن «مُعْرَضٌ» است که در قرآن در وصف مخالفان خداوند و پیامبران به کار رفته است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴: ۲۶۹). «اعراض» در باب افعال، با حرف «عن»، به معنای روی‌گرداندن از کسی یا چیزی با تأکید و اصرار است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۵۶۰).

اعراض از کلام حق و دعوت پیامبران نشانه عداوت عمیق دشمنان است. آنان با وجود آیات از پذیرفتن حق سرباز می‌زنند: «وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ»^۲ (أنعام: ۴) چراکه حق را نمی‌شناسند: «... هذا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ وَ ذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ» (انبیاء: ۲۴) و روی‌گردان از یاد پروردگار و قرآن هستند: «قُلْ مَنْ يَكْلُؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ

۱. «وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا» (اسراء: ۴۹).

۲. و نیز: یوسف: ۱۰۵؛ حجر: ۸۱؛ انبیاء: ۳۲؛ سجده: ۲۲؛ یس: ۴۶؛ فصلت: ۱۳؛ احقاف: ۳؛ قمر: ۲؛ نور: ۴۸.

رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ» (انبیاء: ۴۲)؛ «وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ»^۱ (مؤمنون: ۷۱). آنان از هر ذکری روی گردان‌اند که شامل تمام ذکرها‌ی خداوند از قدیم تا به امروز است: «وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ» (شعراء: ۵).

واژه مؤنث «تِنُوًّا» (تِنُوًّا، tenuah). opposition) به معنای مخالفت، متضمن مفهوم سرکشی در کتاب‌های تنخ است.^۲ واژه مذکر «قِرِي» (قِرِي، qeri)) نیز به همین معنا است.^۳ عاصیان آشکارا مخالفت می‌کنند: «زیرا اورشلیم خراب شده و یهودا منهدم گشته است، از آن جهت که لسان و افعال ایشان به ضد خداوند می‌باشد تا چشمان جلال او را به ننگ آورند. سیمای رویشان به ضد ایشان شاهد است و مثل سدوم گناهان خود را فاش کرده و آن را مخفی نمی‌دارند» (اشعیا، ۸: ۳-۹). در قرآن کریم نیز به گناهکارانی که گناهان خود را انتشار می‌دهند اشاره کرده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ...» (نور: ۱۹).

عصیان کافران به یک دوره ختم نمی‌شود و این مطلب در کتب مختلف تنخ نشان داده شده است: اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرا نداشتند بلکه بر حسب مشورت‌ها و سرکشی دل شیر خرد رفتار نمودند و به عقب افتادند و پیش نیامدند. از روزی که پدران شما از سرزمین مصر بیرون آمدند تا امروز جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم بلکه هر روز صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمودم؛ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرا نداشتند بلکه گردن خویش را سخت نموده، از پدران خود بدتر عمل نمودند. پس تمامی این سخنان را به ایشان بگو؛ اما تو را نخواهند شنید و ایشان را بخوان اما ایشان تو را جواب نخواهند داد و به ایشان بگو: اینان قومی می‌باشند که قول یهوه، خدای خویش را نمی‌شنوند و تأدیب نمی‌پذیرند؛ زیرا راستی نابود گردیده و از دهان ایشان قطع گردیده است (ارمیا، ۲۴: ۷-۲۸؛ و نیز نک: ارمیا، ۹: ۱۰-۱۱).

به تعبیر تنخ، عصیانگران دچار ارتداد دائمی می‌شوند (نک: ارمیا، ۴: ۵-۸). خداوند آنان را فرا می‌خواند، ولی پاسخ نمی‌دهند: «من گوش خود را فرا داشته، شنیدم اما به راستی تکلم ننمودند و کسی از شرارت خود توبه نکرده و نگفته است چه کرده‌ام» (ارمیا، ۶: ۸). این جمله یادآور آیه «و

۱. و نیز: ص: ۶۸؛ فصلت: ۴.

۲. از جمله در: اعداد، ۳۴: ۱۴.

۳. از جمله در: لاویان، ۲۴: ۲۶.

قال رَبِّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (غافر: ۶۰) است که با دعوت خداوند، آنان وی را نمی خوانند و توبه نمی کنند. قرآن کریم تکبر را دلیل آن می داند.

۲.۴. تحریف کلام الهی

از ویژگی های دشمنان، تحریف کلام الهی است. قرآن کریم می فرماید: «فِيمَا نَقَضَهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (مانده: ۱۳؛ نیز: بقره: ۷۹). قرآن کریم درباره یهودیان معاندی که در ابتدا وجود آخرین پیامبر را تأیید کرده، سپس تغییر موضع دادند، می فرماید: «أَقْتَطِعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (بقره: ۷۵).

یکی از واژه ها به معنای تحریف در زبان عبری «سالف» (סלף، salaph)، twist است که ۵ بار در تنخ، از جمله در مزامیر: ۵: ۵۶؛ میکاه: ۹: ۳؛ ۳: ۷ به کار رفته است (Gesenius & Robinson, 1865: 179). دشمنان با تغییر کلمات الهی در پی انحراف مؤمنان هستند: «...چگونه می گویند که ما حکیم هستیم و شریعت خداوند با ما است. به تحقیق قلم کاذب کاتبان به دروغ عمل می نماید» (ارمیا، ۷: ۹-۸). این تحریف در میان رؤسای مذهبی رخنه کرده بود و آنان با نفوذشان، باعث انحراف مردم می شدند: «ای رؤسای خاندان یعقوب و ای داوران خاندان اسرائیل! این را بشنوید! شما که از انصاف نفرت دارید و تمامی راستی را منحرف می سازید، ...» (میکاه، ۹: ۳) که دلیل این کارشان کسب منافع مادی بود (میکاه، ۳: ۷). ناراحتی داوود از محرّفان با این جمله درک می شود: «هر روزه سخنان مرا منحرف می سازند. همه فکرهاى ایشان درباره من بر شرارت است» (مزامیر، ۵: ۵۶).

در کتاب امثال آمده است: «تا تو را از راه شریر رهایی بخشد، و از کسانی که به سخنان کج متکلم می شوند که راه های راستی را ترک می کنند، و به طریق های تاریکی سالک می شوند. از عمل بد خشنودند و از دروغ های شریر خرسندند که در راه های خود موعّج اند و در طریق های خویش کج رو می باشند» (امثال، ۱۲: ۲-۱۵). درباره انبیای دروغینی که کلام خدا را تغییر می دهند، آمده:

آیا کلام من برای هر که به استقامت سالک می باشد، نیکو نیست؟ لکن قوم من در این روزها به دشمنی برخاسته اند. شما ردا را از رخت آنانی که به اطمینان می گذرند و از جنگ روگردانند می کنید ... اگر کسی به بطالت و دروغ سالک باشد و کاذبانه گوید که من برای تو درباره شراب و مسکرات نبوت خواهم نمود، هر آینه او نبی این قوم خواهد بود (میکاه، ۸: ۲-۹ و ۱۱).

۵.۲. غفلت و پیمان‌شکنی

درباره پیمان‌شکنی انسان‌ها در قرآن کریم و تنخ شباهت‌هایی وجود دارد. البته بیشتر درباره پیمان‌شکنی‌های بنی‌اسرائیل سخن گفته شده است: «یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمتُ علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و ایای فارهبون» (بقره: ۴۰)؛ «فَرَجَّ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ اَسْفًا قَالَ يَا قَوْمِ اَلَمْ یَعِدْکُمْ رَبُّکُمْ وَعَدَا حَسَنًا ا فَطَالَ عَلَیْکُمُ الْعَهْدُ اَمْ اَرَدْتُمْ اَنْ یَّحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّکُمْ فَاَخْلَقْتُمْ مَوْعِدِی» (طه: ۸۶)؛ «اَوْ کَلِمًا عَاهَدُوْا عَهْدًا نَّبِیْهِمْ فَرِیْقٌ مِنْهُمْ بَلَّ اَکْثَرَهُمْ لَا یُؤْمِنُوْنَ» (بقره: ۱۰۰) (درباره یهود عصر پیامبر)؛ «وَلَقَدْ کَاتَبُوْا عَاهِدُوْا اللّٰهَ مِنْ قَبْلِ لَا یُوْلُوْنَ الْاَدْبَارَ وَّ کَانَ عَهْدُ اللّٰهِ مَسْئُوْلًا» (احزاب: ۱۵)؛ «اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَیْکُمْ یَا بَنِیْ اٰدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوْا الشَّیْطَانَ اِنَّهٗ لَکُمْ عَدُوٌّ مَّبِیْنٌ» (یس: ۶۰).^۱

قرآن کریم درباره پیمان‌شکنی یهود بنی‌قریظه با حضرت محمد (ص) می‌فرماید: «الَّذِیْنَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ یَنْقُضُوْنَ عَهْدَهُمْ فِیْ کُلِّ مَرَّةٍ وَّهُمْ لَا یَتَّقُوْنَ» (انفال: ۵۶). آنان پیمان بستند که به رسول اکرم (ص) زیان نرسانند و با دشمن او همکاری نکنند؛ ولی در جنگ خندق، دشمنان پیامبر را یاری کردند. مجدداً پیمان دیگری بستند، باز پیمان‌شکنی کردند و خداوند از آنها انتقام گرفت (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴: ۸۴۹).

غافلان در قرآن مصادیق مختلفی دارند: مردمان اعصار و اقوام گذشته، احبار یهود و یهودیان معاصر با رسول اکرم (ص)، نصرانی‌ها، اعراب مشغول به امور دنیوی و بی‌اعتقاد به معاد. در تنخ دسته‌بندی متنوعی از آنان نمی‌توان به دست آورد و بیشتر خطاب‌ها به خود بنی‌اسرائیل است. بسیاری از بندگان با غفلت، زمینه دشمنی خود با خدا و سپس فرستادگان او را فراهم می‌کنند. خداوند در قرآن، عهد خود با بندگان را یادآوری فرموده و با بشر اتمام حجت می‌کند: «وَ اِذْ اَخَذَ رَبُّکُمْ مِنْ بَنِیْ اٰدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَاَشْهَدَهُمْ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوْا بَلٰی شَهِدْنَا اَنْ تَقُوْلُوْا یَوْمَ الْقِیَامَةِ اِنَّا کُنَّا عَنْ هٰذَا غٰفِلِیْنَ» (اعراف: ۱۷۲).

ویژگی غفلت برای دشمنانی مطرح است که قبلاً سخن حق را شنیده‌اند. کلام الهی، حقایق را به گوش انسان‌ها رسانده و با بازگرددن نتیجه غفلت اقوام پیشین، به انذار مردم می‌پردازد.

۱. در تنخ این مضمون نیامده است.

آیه «فَاتَّقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» (اعراف: ۱۳۶) به غفلت فرعون و مصریان اشاره دارد. در ادامه دروغ‌گویان و متکبران در گروه غافلان آورده شده‌اند که بیانگر ارتباط تنگاتنگ و ویژگی‌های دشمن است: «سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» (اعراف: ۱۴۶) آنان کوران و کران واقعی هستند: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف: ۱۷۹).

اگرچه همه غافلان، به دلیل اینکه تفکراتشان فردی شمرده شده و به مخالفت صریح با معتقدان نمی‌پردازند، ممکن است دشمنان ملت یا دین به شمار نیایند، اما زمینه‌ساز دشمنی با هویت دینی، فرهنگی و اجتماعی جامعه خواهند بود. لذا می‌توان ارتباط این خصایص را در ایجاد دشمنی‌ها یافت. مثلاً قرآن درباره منکران معاد می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ» (یونس: ۷). بسیاری از غافلان با وجود دیدن نشانه‌ها به غفلت خود ادامه می‌دهند و این نشانه واضحی برای دشمنی آنان است: «قَالِيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ» (یونس: ۹۲). خطاب‌های قرآنی اغلب عام است و شامل تمامی انسان‌ها می‌شود. زمانی هم که صحبت از پیشینیان شده، هدف اصلی پندآموزی است.

واژه «عهد» به زبان عبری «بریت» (ברית (berith)، covenant) است. در کتاب مقدس «پیمان‌شکنی» به عنوان یکی از ویژگی‌های دشمن آمده است. در تنخ آمده است که بنی‌اسرائیل برخلاف عهد خود با خداوند، بارها میثاق خود را شکستند: «و عهدی را که با شما بستم فراموش نکنید و از خدایان غیر مترسید. زیرا اگر از بهوه خدای خود بترسید، او شما را از دست جمیع دشمنان شما خواهد رهانید. اما ایشان نشنیدند بلکه موافق عادات نخستین خود رفتار نمودند» (دوم پادشاهان، ۳۸: ۱۷-۴۰). غضب الهی از شکستن پیمان، در جمله زیر مشاهده می‌شود: «و عهد شما با موت باطل خواهد شد و میثاق شما با هاویه ثابت نخواهد ماند و چون تازیانه شدید بگذرد، شما از آن پایمال خواهید شد» (اشعیا، ۱۸: ۲۸).

تفر خداوند از پیمان‌شکنان از عقوبت آنان درک می‌شود (نک: حزقیال، ۱۸: ۱۷). در تنخ از پیمان

خدا با بنی اسرائیل سخن گفته شده است (دوم پادشاهان، ۳۸: ۱۷-۴۰). مخاطب تنخ در خصیصه غفلت، بنی اسرائیل بوده و گرچه در سفر پیدایش اشاراتی به پیشینیان صورت گرفته، اما نگاهی تاریخی داشته و شباهت کمتری با نگاه اخلاقی قرآن دارد. جمله زیر از غفلت قوم بنی اسرائیل از فرمان‌های الهی و بت‌پرستی مجدد آنان حکایت می‌کند: «زیرا که قوم من مرا فراموش کرده برای اباطیل بخور می‌سوزانند و آنها ایشان را از راه‌های ایشان یعنی از طریق‌های قدیم می‌لغزانند تا در کوره‌هاها به راه‌هایی که ساخته نشده است راه بروند» (ارمیا، ۱۵: ۱۸).

قرآن با تمایزی از مفاهیم، غفلت آدمی و ابعاد اخلاقی آن را روشن می‌کند. مانند: فراموشی گناهان: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا» (کهف: ۵۷). فراموشی یاد خدا: «قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَ كَانُوا قَوْمًا بُورًا» (فرقان: ۱۸).

فراموش کردن مصیبت‌ها و سرکشی مجدد: «وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ» (زمر: ۸).

در تنخ ابعاد اخلاقی غفلت با این گستردگی و نیز ارتباط آن با دشمنی‌ها یافت نمی‌شود.

۲.۶. شرارت و ستمگری

شرارت و ستمگری در قرآن از ویژگی‌های دشمن به شمار می‌آید و کشتن انسان‌ها یکی از مؤلفه‌های ستمگری معرفی شده است. قرآن کریم با نقل داستان هابیل و قابیل از ستم فرزندان آدم بر هم سخن گفته (نک: مائده: ۲۸-۳۰) و کشتن یک انسان را برابر کشتن تمام آدمیان دانسته است: «مَنْ أَجْلٌ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنْ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» (مائده: ۳۲).

تورات به آغاز این ستمگری، در بین فرزندان آدم اشاره کرده است (نک: پیدایش، ۱۱: ۴). در اندیشه یهود نیز کشتن یک انسان برابر با کشتن همه آدمیان است (ماسون، ۱۳۸۵، ج: ۲، ۷۵۴).

خداوند در برابر سرکشی انسان‌ها و ارتکاب قتل و ستمگری به آنها بی‌توجهی کرده و نگاهش را از آنان برمی‌دارد: «هنگامی که دست‌های خود را دراز می‌کنید چشمان خود را از شما خواهیم پوشانید و چون دعای بسیار می‌کنید، اجابت نخواهم نمود. زیرا که دست‌های شما پر از خون است» (اشعیا، ۱۵: ۱).

در آیات بسیاری در قرآن کریم جنگ و کشتار نکوهش شده است. مانند: «ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرَجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ ديارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجَهُمْ أَفْتُؤْمِنُونَ بَعْضُ الْكُتَابِ وَتَكْفُرُونَ بَعْضٌ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (بقره: ۸۵). اما جهاد با متجاوزان و دفاع از خود نباید با مفهوم جنگ و ستمگری یکسان شمرده شود.

قرآن با نگاهی عمیق‌تر، تعریف عام‌تری از ستمگری داشته و علاوه بر کشتن انسان‌ها، دروغ‌بستن به خدا و تکذیب آیات الهی را نیز ظلم می‌داند: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ يُجَزَّونَ عَذَابَ الْهُونِ بما كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ» (انعام: ۹۳؛ یونس: ۱۷؛ عنکبوت: ۶۸؛ صف: ۷).

واژه «شر» به زبان عبری «رشع» (רשע؛ Wickedness) است (Vicesimus Wigram, 1843: Vol. II: 1194). «شرارت» واژه‌ای برای تمامی اعمال بد و مجموعه‌ای از صفات ناپسند انسان‌ها است. شرارت همراه با اوصاف دیگر در بیان ویژگی‌های دشمن، در تنخ بارها به کار رفته است. مثلاً آمده است: «زیرا در زبان ایشان راستی نیست؛ باطن ایشان محض شرارت است؛ گلوی ایشان قبر گشاده است و زبان‌های خود را جلا می‌دهند» (مزمیر، ۹: ۵). شرارت دشمنان تا اندازه‌ای است که مرگ پیامبرشان را آرزو می‌کنند:

دشمنانم درباره من به بدی سخن می‌گویند که کی بمیرد و نام او گم شود و اگر برای دیدن من بیاید، سخن باطل می‌گوید و دلش در خود شرارت را جمع می‌کند. چون بیرون رود آن را شایع می‌کند و جمیع خصمانم با یکدیگر بر من نمایی می‌کنند و درباره من بدی می‌اندیشند، که «حادثه‌ای مهلک بر او ریخته شده است و حال که خوابیده است دیگر نخواهد برخاست» (مزمیر، ۵: ۸-۴۱).

در تنخ آمده است:

«اما خاندان اسرائیل نمی‌خواهند تو را بشنوند. زیرا که نمی‌خواهند مرا بشنوند. چون که تمامی خاندان اسرائیل سخت‌پیشانی و قسی‌القلب هستند» (حزقیال: ۷: ۳ و نیز: حزقیال: ۳: ۲-۴)؛ «روی‌های خود را از صخره سخت‌تر گردانیدند و نخواستند بازگشت نمایند» (ارمیا، ۳: ۵). این قساوت سبب کوری و کوری باطنی آنان شده است:

این را به خاندان یعقوب اخبار نمایید و به یهودا اعلان کرده، گوید که ای قوم جاهل و بی‌فهم که چشم دارید اما نمی‌بینید و گوش دارید اما نمی‌شنوید این را بشنوید. خداوند می‌گوید آیا از من نمی‌ترسید و آیا از حضور من نمی‌لرزید که ریگ را به قانون جاودانی، حد دریا گذاشته‌ام که از آن نتواند گذشت و اگرچه امواجش متلاطم شود غالب نخواهد آمد. گفت: برو و به این قوم بگو البته خواهید شنید، اما نخواهید فهمید و هر آینه خواهید نگرست اما درک نخواهید کرد (اشعیا، ۹: ۶).

قرآن، درباره سنگ‌دلی بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءَ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (بقره: ۷۴). نیز آمده است: «وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يُنظَرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (اعراف: ۱۹۸).

در کتاب مزامیر، در توصیف شریران آمده است: «حرف‌ها می‌زنند و سخنان ستم‌آمیز می‌گویند. جمیع بدکاران لاف می‌زنند. ای خداوند قوم تو را می‌شکنند و میراث تو را دلیل می‌سازند. بیوه‌زنان و غریبان را می‌کشند و یتیمان را به قتل می‌رسانند» (مزامیر، ۴: ۶-۹۴). تعریف تنخ از ستمگر بسیار روشن است: «اما چشمان و دل تو نیست جز برای حرص خودت و برای ریختن خون بی‌گناهان و برای ظلم و ستم تا آن را به جا آوری» (ارمیا، ۱۷: ۲۲).

همچنین، از شرارت دشمنان در اورشلیم چنین یاد می‌کند: «... و غریبان را در میان تو مظلوم ساختند و بر یتیمان و بیوه‌زنان در میان تو ستم نمودند ... و بعضی در میان توبه جهت ریختن خون نامی می‌نمودند و در میان تو مرتکب قباحت می‌شدند» (حزقیال، ۷: ۱۰-۲۲).

۲.۷. استهزا و بهانه‌جویی

در قرآن کریم و تنخ، استهزا و بهانه‌جویی دشمنان، برای نپذیرفتن دعوت حق، از ویژگی‌های بارز دشمن است: «فَاتَّخَذَتْهُمْ سَخِرِيَا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ» (مؤمنون: ۱۱۰). آیه به نگاه مسخره‌آمیز کافران به مؤمنان اشاره می‌کند که با این تمسخر، یاد خدا را فراموش کردند (طباطبایی،

واژه «لَعْكَ» (لَعَا، mockery) در تنخ ۲۰ بار به معنای تمسخرکردن به کار رفته است^۱ (Renn, 2008: 577). «صَخَك» به معنای خندیدن، ۱۳ بار در کتاب مقدس به کار رفته و گاه معنای منفی ندارد؛ مانند خندیدن ابراهیم و همسرش از خبر بچه‌دارشدنشان (نک: پیدایش، ۱۷: ۷)؛ اما بیشتر در معنای تمسخرکردن استفاده شده است، مانند حس غریب دامادهای حضرت لوط به خروج از شهر (نک: پیدایش: ۱۴: ۱۹).

در تنخ اشاره شده که کافران مؤمنان را تمسخر کردند، مانند: «پس شاطران شهر به شهر از زمین افرایم و مَنَسَّی تا زبولون گذشتند، لیکن بر ایشان استهزا و سخریه می‌نمودند» (دوم تواریخ، ۱۰: ۳۰). این جمله درباره مؤمنانی است که در زمان حزقیای پادشاه، وقتی خواستند مجدداً عید فصَح را که از اعمال عبادی یهود به شمار می‌آید، برگزار کنند، با استهزای مخالفان مواجه شدند. قرآن نیز می‌فرماید: «وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» (مائده: ۵۸).

قرآن کریم به استهزای دشمنان درباره ذریه حضرت محمد ﷺ پاسخ می‌فرماید: «أَنْ شَاتِكِ هُوَ الْأَبْتَرُ» (کوثر: ۳). شبیه به این استهزا در تنخ یافت می‌شود. ایوب نیز درباره ذریتش مسخره می‌شود: «او را در میان قومش نه اولاد و نه ذریت خواهد بود، و در مأوای او کسی باقی نخواهد ماند» (ایوب، ۱۹: ۱۸). قرآن کریم اشاره می‌کند که کافران به گفته‌های پیامبرشان ایمان نمی‌آورند و از پیامبر با تمسخر درخواست عذاب می‌کنند: «قَالُوا أ جِئْنَا لِنُعْبِدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَدْرًا مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأَتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (اعراف: ۷۰).

در تنخ نیز دشمنان عذاب الهی را به سخره می‌گیرند: «اینک ایشان به من می‌گویند: کلام خداوند کجا است؟ الآن واقع بشود» (ارمیا، ۱۵: ۱۷). دشمنان وجود خدا را به تمسخر گرفته و به زعم خودشان، داوود را تخریب می‌کنند: «دشمنانم به کوبیدگی در استخوان‌هایم مرا ملامت می‌کنند، چون همه روزه می‌گویند: خدای تو کجا است؟» (مزامیر، ۱۰: ۴۲).

قرآن کریم در برابر بهانه‌جویی کافران می‌فرماید: «وَ إِذِ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ

۱. و در دوم تواریخ، ۱۰: ۳۰؛ ایوب، ۳: ۲۱ و امثال: ۱۷: ۳۰؛ ۲۶: ۱ به کار رفته است. البته به تمسخر خداوند به دشمنان و مخالفان نیز در مزامیر، ۴: ۲؛ ۸: ۵۹ اشاره شده، که از همین واژه استفاده شده است.

جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمْ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» (بقره: ۵۵)؛ و این گونه انداز می‌دهد: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَتَوَّأَتْهُمَا كَبِيرًا» (فرقان: ۲۱).

۲.۸. نفاق، کینه‌توزی و حسادت

«نفاق» معانی گوناگونی در زبان عرب دارد. از جمله به معنای از بین رفتن و تمام شدن چیزی یا خروج کردن است (ابن‌درید، ۱۹۸۸، ج ۲: ۹۶۷؛ ازهری، ۱۴۲۱، ج ۹: ۱۵۶). «انفاق»، خرج کردن شامل مال و غیرمال است. انفاق به معنای تنگ‌دستی در مال هم ترجمه می‌شود. «نفاق» در معنای اسمی به معنای تونل و راه زیرزمینی است و نوعی موش به نام «یربوع»، آن را در لانه خود می‌سازد و در مواقع خطر از آن خارج می‌شود (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۵: ۱۷۸؛ ازهری، ۱۴۲۱، ج ۹: ۱۵۶). در اصطلاح اسلامی «نفاق» عمل ظاهری و کفر باطنی است. «نافق الرجل نفاقا»، یعنی اسلام را آشکار و کفر خود را پنهان داشت (عسگری، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۹۱).

منافقان در قرآن کریم معضوب خداوند هستند: «... هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُوهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ» (منافقون: ۴) و نیز «... عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» (فتح: ۶). منافق می‌پندارد کسی متوجه اعمالش نیست و برای رسیدن به اغراض خود به اعمالی مخفیانه دست می‌زند؛ اما خداوند از سرّ و نهان همه چیز آگاه است: «قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُعَلِّمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل‌عمران: ۲۹).
در تنخ نیز آمده است:

وای بر آنانی که مشورت خود را از خداوند بسیار عمیق پنهان می‌کنند و اعمال ایشان در تاریکی می‌باشد و می‌گویند «کیست که ما را ببیند و کیست که ما را بشناسد؟» ای زیر و زبرکنندگان هر چیزی! آیا کوزه‌گر مثل گل محسوب می‌شود یا مصنوع درباره صانع خود گوید مرا نساخته است و یا تصویر درباره مصورش گوید که فهم ندارد؟ (اشعیا، ۱۵: ۱۶-۲۹).

«خانف» (خائف) (chaneph)، به معنای منافق، ۱۳ بار راجع به کافران و ریاکاران در کتاب مقدس آمده است.^۱ این واژه درباره افراد بداندیشی که به تمسخر می‌پردازند، به کار رفته

۱. از جمله در: ایوب، ۱۳: ۸؛ ۸: ۱۷؛ ۱۳: ۳۶؛ امثال، ۹: ۱۱؛ اشعیا، ۱۷: ۹؛ ۱۴: ۳۳.

(Renn, 2008: 504) که در فارسی، «جبار» ترجمه شده است! (کتاب مقدس، ۲۰۰۵: ۶۶۲). در تنخ منافقان مغضوب خداوند هستند:

از این سبب خداوند از جوانان ایشان مسرور نخواهد شد و بر یتیمان و بیوه‌زنان ایشان ترحم نخواهد نمود. چون که جمیع ایشان منافق و شریزند و هر دهانی به حماقت متکلم می‌شود با این همه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است (اشعیا، ۱۷: ۹).

منافق در امیدهای واهی به سر می‌برد و بر خانه سست‌بنیان عنکبوت تکیه می‌کند: «همچنین است راه جمیع فراموش‌کنندگان خدا. و امید ریاکار ضایع می‌شود که امید او منقطع می‌شود، و اعتمادش خانه عنکبوت است. بر خانه خود تکیه می‌کند و نمی‌ایستد؛ به آن متمسک می‌شود و لیکن قائم نمی‌ماند» (ایوب، ۱۳: ۸-۱۵).

قرآن کریم مثال خانه عنکبوت را برای اعمال کافران و بت‌پرستان به کار برده است: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعُنْكُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعُنْكُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت: ۴۱). همچنین، نشان می‌دهد که منافقان به فکر توبه نیستند: «أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذْكُرُونَ» (توبه: ۱۲۶) و دعوت آنان به حق کاری عبث است: «... وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (انعام: ۳۵).

تنخ نیز در توصیف منافق آورده است که او در دل غضب می‌پروراند و با وجود آنکه خدا به او تنبه می‌دهد، توبه نمی‌کند: «اما آنانی که در دل، فاجزند غضب را ذخیره می‌نمایند، و چون ایشان را می‌بندد استغاثه نمی‌نمایند» (ایوب، ۱۳: ۳۶).

در تنخ از تردید منافقان حکایت شده و نوعی ترس و دودلی در آنان نمایان است: «گناهکارانی که در صهیون‌اند می‌ترسند و لرزه منافقان را گرفته است، (و می‌گویند): کیست از ما که در آتش سوزنده ساکن خواهد شد و کیست از ما که در نارهای جاودانی ساکن خواهد گردید؟» (اشعیا، ۱۴: ۳۳). احساس دودلی منافقان در قرآن کریم وضوح بیشتری دارد. مثلاً می‌توان به تردید منافقان به سبب نداشتن ایمان به خدا و روز جزا اشاره کرد که در مواقف دشواری که پای جان و مال در میان است، طفره می‌روند و برای جلوگیری از رسوایی خود از ولی امرشان درخواست معافیت می‌کنند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹: ۲۸۹): «إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ» (توبه: ۴۵). منافقان چون صداقت ندارند، از برملاشدن افکارشان می‌ترسند:

«يَحْذِرُ الْمُنَافِقِينَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزُّوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ» (توبه: ۶۴).

قرآن کریم درباره ویژگی‌های منافقان توضیحات بیشتری می‌دهد، از قبیل: یاد اندک خداوند و کسالت در عبادت (نک: نساء: ۱۴۲) و قسم خوردن‌های دروغ (نک: توبه: ۶۲)؛ منافق حقیقت را وارونه جلوه می‌دهد؛ لذا دروغ‌گویی از ویژگی‌های او است: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» (بقره: ۸) و نیز: «وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ...» (نساء: ۸۱). در تنخ نیز آمده: «زبان ایشان تیر مهلک است که به فریب سخن می‌راند. به زبان همسایه خویش سخنان صلح‌آمیز می‌گویند، اما در دل خود برای او کمین می‌گذارند» (ارمیا، ۸: ۹).

کینه‌توزی و حسادت ویژگی دیگر دشمنان است. در قرآن کریم بیشتر حسادت‌ها مربوط به اهل کتاب در عهد رسول الله ﷺ است: «وَدَكْثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره: ۱۰۹). در جای دیگری می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (نساء: ۵۴). منظور از آل ابراهیم، حضرت رسول ﷺ و خاندان وی است. آیات درباره یهودبانی است که با حسادت به رسول ﷺ و ایجاد تردید در دل مؤمنان، علیه پیامبر بودند. آنان با وجود اینکه موحد بودند با بت‌پرستان هم‌نوا شدند و بت‌های آنان را تأیید کردند (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۳: ۴۲۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴: ۳۷۶؛ قاسمی، ۱۴۱۸، ج ۳: ۱۷۴). این نوع حسادت، در تنخ مطرح نیست.

قرآن کریم درباره این ویژگی دشمن می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُؤًا مَا عَنْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْيَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ آيَاتٍ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ * هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تَجِبُونَ لَهُمْ وَ لَا يَجِبُونَ لَكُمْ وَ تُوْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَيْكُمُ الْأُنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مَوْتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ * إِنْ تَمَسَسْتُمْ حَسَنَةً تَسَوْهُمْ وَ إِنْ تُصِيبَكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَ إِنْ تَصَبَّرُوا وَ تَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (آل عمران: ۱۱۸-۱۲۰).

در تنخ نیز مضامینی مشابه، دشمن را چنین معرفی می‌کند:

دشمنانم درباره من به بدی سخن می‌گویند که کی بمیرد و نام او گم شود و اگر برای دیدن من

بیاید، سخن باطل می‌گوید و دلش در خود شرارت را جمع می‌کند. چون بیرون رود آن را شایع می‌کند. و جمیع خصمانم با یکدیگر بر من نمایی می‌کنند و درباره من بدی می‌اندیشند، که حادثه‌ای مهلک بر او ریخته شده است. و حال که خوابیده است دیگر نخواهد برخاست (مزامیر، ۵: ۸-۴۱).

بر دشمنانم نظر کن. زیرا که بسیارند و به کینه تلخ به من کینه می‌ورزند (مزامیر، ۱۹: ۲۵). در تنخ، عبارات پندگونه‌ای حاوی پیامی کلی به بشر دیده می‌شود: «غضبُ ستم‌کیش است و خشم‌سپیل؛ اما کیست که در برابر حسد تواند ایستاد؟» (امثال، ۴: ۲۷؛ نک: لایوان، ۱۷: ۱۸-۱۹). داستان‌هایی از حسادت دشمنان به انبیا نقل شده که بعضاً مانند داستان حسادت برادران یوسف، با قرآن مطابقت دارد:

و چون برادرانش دیدند که پدر ایشان او را بیشتر از همه برادرانش دوست می‌دارد از او کینه داشتند و نمی‌توانستند با وی به سلامتی سخن گویند. و یوسف خوابی دیده، آن را به برادران خود بازگفت. پس بر کینه او افزودند ... و به سبب خواب‌ها و سخنانش بر کینه او افزودند ... و برادرانش بر او حسد بردند، و اما پدرش، آن امر را در خاطر نگاه داشت (پیدایش، ۴: ۸-۳۷).

در ادامه دسیسه‌های آنان برای خلاصی از شرّ یوسف بیان شده است که مطابق با بیانات قرآن کریم است (نک: یوسف: ۵-۹). در تنخ از حسادت‌های شخصی به تفصیل سخن گفته شده که در قرآن یافت نمی‌شود؛ از قبیل حسادت شاول به داوود نبی (نک: اول سموئیل: ۹-۱۱)، حسادت سلیمان به برادر خود ادونیا و حسادت داوود به شمععی (نک: اول پادشاهان) که کاملاً مغایر با توصیفات قرآن کریم از این دو پیامبر گران‌قدر است (نک: نمل: ۱۵؛ ص: ۳۰؛ اِسراء: ۵۵).

۲.۹. نادانی و سفاهت

«سفاht» به معنای کم‌خردی (زهري، ۱۴۲۱، ج: ۶: ۸۱-۸۲) و «سفیه» به معنای احمق و جمع آن «سُفَهَا» است (زمخشری، ۱۹۷۹، ج: ۱: ۲۹۹). «سفه» به معنای خفت نفس است که به سبب کم‌عقلی پدید می‌آید (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج: ۱: ۴۱۴؛ فیومی، ۱۳۱۴: ۲۷۹). از این ویژگی منافقان با صراحت در قرآن یاد شده است: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ امْنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِن لَّا يَعْلَمُونَ» (البقره: ۱۳).

سفیهان حق را نمی‌شنوند و تسلیم نمی‌شوند: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ امْنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِن لَّا يَعْلَمُونَ» (بقره: ۱۳). روی گردانی دشمنان از آیین ابراهیم

نشانه سفاقت آنان است: «وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلاَّ مِنْ سَفَهٍ نَفْسُهُ...» (بقره: ۱۳۰). اما نادانان کسانی هستند که از روی بی‌علمی مخالفت می‌کنند. قرآن کریم علت اصلی دشمنی‌ها با پیامبر خود را تدبیر نکردن در قرآن می‌داند: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَوْجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً» (نساء: ۸۲). همچنین، خداوند این سفاقت و نادانی را به علت کوری و کری واقعی و درونی می‌داند: «وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يَبْصُرُونَ» (اعراف: ۱۹۸).

دشمن نادان از شیطان تبعیت می‌کند: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ» (حج: ۳). چنین مفهومی در تنخ نیامده است. واژه‌های «اوییل، ایولث، کسال، کسل، کسپیل، کسپیلوث، سکل، سیکلوت، پشی، نبال و نبالا» (Ewyl, Iwweleth, kasal, kesel, kesiyil, kesiyuluth,) (Sakal, Sikluth, Pethiy. Nabal, Nebalah Gowan, 2003: 140).^۱ برای نمونه کلمه «ناوال» (נָוָל) در جمله (اول سموئیل، ۱۳: ۱۳) و ایولث (אִיּוֹלֶת) در جمله (امثال، ۱۲: ۱۷) به کار رفته است.

واژه «شگاگا» (שִׁגְגָה, ignorance)^۲ به معنای نادانی، مفهوم «سهو» را در درون خود دارد (Vicesimus Wigram: 1843). این واژه همچنین به معنای دیوانگی و حماقت است (نک: تشبیه، ۳۴: ۲۸ و نیز: دوم پادشاهان، ۱۱: ۹، ۲۰: ۲۶؛ ارمیا، ۲۶: ۲۹؛ هوشع، ۷: ۹؛ تشبیه، ۲۸: ۲۸). واژه «خوشخ» (חֹשֶׁח; darkness)^۳ نیز به معنای جهالت و تاریکی است (نک: یوشع، ۵: ۲). در تنخ آمده است: «کیست که مشورت را از سخنان بی‌علم تاریک می‌سازد» (ایوب، ۲: ۳۸). سپس با توجه‌دادن به خلقت طبیعت، انسان‌ها را از نادانی برحذر می‌دارد (نک: ایوب، ۴: ۳۸-۴۱ و ۱: ۳۰-۳۹).

قرآن کریم نیز انسان را به تفکر در آفرینش وامی‌دارد (نک: بقره: ۱۶۴) و از جدال بدون علم نهی می‌کند و می‌فرماید: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» (لقمان: ۲۰). در تنخ نیز آمده است: «آیا مجادله‌کننده با قادر مطلق مخاصمه نماید؟ کسی که با خدا محاجه کند آن را جواب دهد» (ایوب، ۲: ۴۰).

۱. معادل این کلمات در زبان انگلیسی: folly, fool, foolish, foolishness.

۲. نک: لاویان، ۲۲: ۴.

۳. البته این واژه هم به معنای واقعی تاریکی و ظلمت از لحاظ ظاهری و هم به معنای جهالت به کار رفته است.

همچنین، در تنخ آمده است که سفیهان حق را نمی‌شنوند: «گفت: برو و به این قوم بگو البته خواهید شنید، اما نخواهید فهمید و هر آینه خواهید نگریست اما درک نخواهید کرد» (اشعیا، ۹: ۶). نیز آمده است: «چیزهای بسیاری می‌بینی اما نگاه نمی‌داری. گوش‌ها را می‌گشاید لیکن خود نمی‌شنود» (اشعیا، ۲۰: ۲۱-۴۲) و اراده خداوند مانع فهم آنان شده است: «ایشان نمی‌دانند و نمی‌فهمند زیرا که چشمان ایشان را بسته است تا نبینند و دل ایشان را تا تعقل ننمایند» (اشعیا: ۱۸: ۴۴).

دشمنان در روز موعود خواهند دید و شنید: «و در آن روز کران کلام کتاب را خواهند شنید و چشمان کوران از میان ظلمت و تاریکی خواهد دید ... زیرا که ستمگران نابود و استهزاکنندگان معدوم خواهند شد و پیروان شرارت منقطع خواهند گردید» (اشعیا، ۱۸: ۲۹ و ۲۰). قرآن کریم نیز می‌فرماید: «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلالٍ مُّبِينٍ» (مریم: ۳۸).

۲. ۱۰. کسب مال حرام و استفاده از آن در راه دشمنی

کسب مال حرام و صرف آن در مخالفت با فرمان‌های الهی و پیامبران، از ویژگی‌های دشمنان است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَنْقُضُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيُبْذُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيَنْفِقُونَهَا ...» (أنفال: ۳۶). ربا، رشوه و خوردن اموال مردم به‌ناحق، از روش‌های کسب مال حرام و جمع آن است. «ربا» از ریشه «ربو» به معنای ازدیاد مال و افزایش در هر چیزی است. «الربوة»، «الربوة» و «الربوة»، به معنای زمین مرتفع است. وقتی گفته می‌شود ربا المال، یعنی مال زیاد شد و صاحب مال «مربی» نامیده می‌شود (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۸: ۲۸۳؛ ابن‌درید، ۱۹۸۸، ج ۱: ۳۳۰؛ ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱۵: ۱۹۵؛ جوهری، ۱۳۷۶، ج ۶: ۲۳۴۹؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۲: ۴۸۳). «الربا» یعنی افزونی بر سرمایه، که در شرع اسلامی حرام است و از طریق سود غیرشرعی به دست می‌آید (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۲: ۳۹). حال اینکه چرا این کار از ویژگی‌های دشمن به شمار می‌رود، در آیات زیر آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» (بقره: ۲۷۸-۲۷۹).

قرآن کریم با استفاده از تمثیل‌ها، شدت قبح ربا را بیان کرده است: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَن جَاءهُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ

فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره: ۲۷۵). بیان قرآن درباره ربا بسیار شدیدتر از گناهانی چون زنا، شرب خمر و قماربازی است. چون آثار منفی ربا بر جامعه، بالاتر از آثار گناهانی چون زنا و شرب خمر است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۴۰۹).

قرآن کریم درباره رفتار احبار یهود در خوردن اموال مردم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَآكُلُوا أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (توبه: ۳۴). مؤمنان از خوردن اموال یکدیگر به‌ناحق منع شده‌اند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا * وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا» (النساء: ۲۹-۳۰). این صفت در ابتدا گناه شخصی به نظر می‌آید؛ اما ممکن است دشمنان در دشمنی با جامعه دینی جمع‌آوری مال حرام را سامان‌دهی کنند و زمینه‌ساز ظلم به دیگران شوند. در تنخ آمده است:

بزرگان و سروران را عتاب نمودم و به ایشان گفتم: «شما هر کس از برادر خود ربا می‌گیرید!» و جماعتی عظیم به ضد ایشان جمع نمودم و به ایشان گفتم: «ما برادران یهود خود را که به امت‌ها فروخته شده‌اند، حتی‌المقدور فدیة کرده‌ایم و آیا شما برادران خود را می‌فروشید و آیا می‌شود که ایشان به ما فروخته شوند؟» پس خاموش شده، جوابی نیافتند (نحمیا، ۷: ۵-۸).

در تنخ عملکرد کاهنان یهودی درباره رشوه‌خواری نکوهش شده است؛ مانند: «سروران تو متمرد شده و رفیق دزدان گردیده، هر یک از ایشان رشوه را دوست دارند و در پی هدایا می‌روند. یتیمان را دادرسی نمی‌نمایند و دعای بیوه‌زنان نزد ایشان نمی‌رسد» (اشعیا، ۲۳: ۱)؛ «رؤسای ایشان برای رشوه‌داری می‌نمایند و کاهنان ایشان برای اجرت تعلیم می‌دهند و انبیای ایشان برای نقره فال می‌گیرند و ...» (میکاه، ۱۱: ۳).

همچنین، درباره عمل منفور ارتشاء آمده است: «و رشوت مخور. زیرا که رشوت بینایان را کور می‌کند و سخن صدیقان را کج می‌سازد» (خروج، ۸: ۲۳). در کتاب تثنیه نیز آمده: «داوری را منحرف مساز و طرفداری نما و رشوه بگیر. زیرا رشوه چشمان حکما را کور می‌سازد و سخنان عادلان را کج می‌نماید» (تثنیه، ۱۹: ۱۶؛ نیز نک: ایوب، ۳۴: ۵). رشوه‌خواری بسیار منفور است: «ملعون باد کسی که رشوه گیرد تا خون بی‌گناهی ریخته شود. و تمامی قوم بگویند: آمین!» (تثنیه، ۲۷:

۲۵). درباره منافقان و ستمگران آمده است: «که در دست‌های ایشان آزار است و دست راست ایشان پر از رشوه است» (مزامیر، ۱۰: ۲۶).

در قرآن کریم واژه «رشوه» به کار نرفته، اما خوردن مال مردم به باطل، نکوهش شده است: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتَدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِيَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره: ۱۸۸). همچنین، می‌فرماید: «سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَلُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ عَرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (مائده: ۴۲). برخی مفسران معتقدند «سُحْتٌ» در قرآن به معنای رشوه است (حسینی جرجانی، ۱۴۰۴، ج ۲: ۱۲۲؛ سبزواری نجفی، ۱۴۲۹: ۱۲۰؛ طیب، ۱۳۷۸، ج ۴: ۶۶؛ ابن عطیه اندلسی، ۱۴۲۲، ج ۲: ۱۲۰؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۲: ۲۸۴؛ قاسمی، ۱۴۱۸، ج ۵: ۲۰۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵: ۳۴۱).

در بعضی از کتب تنخ، در خصوص کسب مال حرام و استفاده نادرست از اموال، بیشتر نگاه فردی مطرح است تا اجتماعی و به طور مستقیم اشاره نشده است که اموال می‌توانند ابزاری برای دشمنان به شمار روند (نک: جامعه، ۱۰، ۱۵: ۵-۱۶). اما قرآن کریم نگاهی فرافردی به این ردیلت اخلاقی دارد و با استفاده از سرگذشت پیشینیان انذار می‌دهد: «كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخِلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخِلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخِلَاقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (توبه: ۶۹).

نتیجه

توصیفات قرآن کریم و تنخ از دشمن، بسیار به هم نزدیک است. صرف اینکه کسی مسلمان یا یهودی است، بدین معنا نیست که قابلیت ندارد دشمن جامعه دینی خود شود. شخص اسرائیلی، بنا بر مضامین کتاب مقدس، می‌تواند دشمن خدا و خلق خدا باشد. در اسلام نیز منافقان با ظاهری مسلمان، دشمنان سرسخت اسلام هستند. صرف‌نظر از انواع دشمن، آنان خصیصه‌های اکتسابی مشترکی دارند. متون مقدس با توصیف این ویژگی‌ها، انسان‌ها را در شناخت دشمنان یاری می‌کند. وجوه تشابه فراوان در ویژگی‌های دشمن در دو کتاب، بیانگر تعریف یکسان قرآن کریم و تنخ از مفهوم دشمن است. در هر دو کتاب، «بت‌پرستی» مهم‌ترین انحراف انسان در خداپرستی است و بت‌پرست دشمن خدا است؛ اما «انکار معاد» فقط از ویژگی‌های دشمن در قرآن است. در

تنخ چندان از معاد صحبت نشده است. بنابراین، از انکار آن نیز به سختی می‌توان چیزی یافت. «سرکشان» در هر دو کتاب با وجود داشتن چشم و گوش، کور و کردند. هر دو کتاب به «تحریف کلام الهی» اشاره کرده‌اند؛ قرآن کریم آشکارتر به تحریف معنایی و لفظی به دست دشمن پرداخته است. در تنخ این تحریف بیشتر معنایی بیان شده؛ ولی هر دو کتاب با تأکید بر احساس به خطر افتادن منافع داوران و رؤسای مذهبی به اقدام آنها برای تحریف اشاره کرده‌اند. «پیمان‌شکنی» از دیگر خصایص دشمن در هر دو کتاب است. در تنخ به تفصیل از پیمان‌شکنی‌های بنی‌اسرائیل در ادوار گوناگون سخن گفته شده که قرآن نیز به طور خلاصه به برخی از آنها اشاره کرده است. در قرآن کریم درباره پیمان‌شکنی عهد الهی مبنی بر پیروی نکردن از شیطان سخن گفته شده، ولی در تنخ چنین عهدی نیامده است. هر دو کتاب درباره پیمان‌شکنی‌های مربوط به عصر خود سخن گفته‌اند که منطقاً تفاوت زمانی، مخاطبان متفاوتی را پدید آورده است. بیان‌های قرآن کریم و تنخ درباره «غفلت» نیز یکسان است؛ اما تنخ بیشتر نگاه تاریخی به غفلت دشمنان دارد و قرآن نگاه اخلاقی. قرآن با دسته‌بندی مفاهیم به غفلت وضوح می‌بخشد؛ اما تنخ این گستردگی معنا را ندارد. هر دو کتاب به «ستمگری» دشمنان اشاره کرده‌اند. قرآن علاوه بر کشتار و قتل، اعمالی چون دروغ‌بستن بر خدا و تکذیب آیات الهی را در زمره ستمگری آورده است؛ در تنخ این‌گونه نیست.

در ویژگی‌های «استهزا»، «نفاق» و «نادانی» عمدتاً تشابه وجود دارد؛ ولی در خصوص «کسب مال حرام»، تنخ اشارات مستقیم به «رشوه» دارد. در قرآن کریم به این واژه اشاره نشده هرچند عده‌ای از مفسران واژه «سُحْت» را به معنای رشوه گرفته‌اند؛ اما به دیگر طُرُق حرام کسب مال، از قبیل ربا، مکرر اشاره شده است. این همه تشابه در مفهوم، امری است که قرآن با بیانی آشکار آن را به جهانیان اعلام می‌فرماید: «وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (یونس: ۳۷).

بنابراین، با رجوع به قرآن کریم و کتاب مقدس یهودیان اولاً به شناخت صحیحی از دشمن دست می‌یابیم. سپس به شباهت فراوان این دو دین در تعریف دشمن پی می‌بریم. این شناخت در ایجاد روابط بهتر بین پیروان ادیان مؤثر است.

فهرست منابع

- قرآن کریم (۱۴۱۵)، ترجمه: محمدمهدی فولادوند، تهران: دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).
- کتاب مقدس (۲۰۰۲)، انگلیس: انتشارات ایلام، چاپ سوم.
- آترمن، آلن (۱۳۸۵)، *باورها و آیین‌های یهودی*، ترجمه: رضا فرزین، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۸۸)، *جمهرة اللغة*، بیروت: دار العلم للملایین.
- ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب (۱۴۲۲)، *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴)، *معجم مقاییس اللغة*، مصحح: عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱)، *تهذیب اللغة*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶)، *الصاحح: تاج اللغة و صحاح العربیة*، محقق: احمد عبد الغفور عطار، بیروت: دار العلم للملایین.
- حسینی جرجانی، سید امیر ابوالفتوح (۱۴۰۴)، *آیات الاحکام*، تحقیق: میرزا ولی الله اشراقی سراپی، تهران: انتشارات نوید.
- حسینی زنجانی، سید عزالدین (۱۳۸۵)، *معیار شرک در قرآن*، ترجمه: سید ابوالفضائل مجتهدی، قم: بوستان کتاب.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲)، *مفردات الفاظ قرآن*، بیروت: دار القلم.
- روحانی، محمود (۱۳۶۶-۱۳۶۸)، *المعجم الاحصایی للالفاظ القرآن الکریم*، (فرهنگ آماری کلمات قرآن کریم)، مشهد: مؤسسه طبع و نشر آستان قدس رضوی.
- زمخشری، محمود بن عمر (۱۹۷۹)، *اساس البلاغة*، بیروت: دار صادر.
- سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله (۱۴۲۹)، *ارشاد الادهان الی تفسیر القرآن*، بیروت: دار المعارف للمطبوعات.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴)، *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.

- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: ناصر خسرو.
- طیب، سید عبدالحسین (۱۳۷۸)، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات اسلام.
- عسکری، مرتضی (۱۳۸۶)، *عقاید اسلام در قرآن کریم*، ترجمه: محمدجواد کرمی، تهران: انتشارات منیر.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹)، *العین*، قم: نشر هجرت، چاپ دوم.
- فضل الله، سید محمدحسین (۱۴۱۹)، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت: دار الملائک للطباعة والنشر.
- فیومی، احمد بن محمد (۱۳۱۴)، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی*، قم: دار الهجرة.
- قاسمی، محمد جمال الدین (۱۴۱۸)، *محاسن التأویل*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- کهن، ابراهام (۱۳۸۲)، *خدا، جهان، انسان و ماشیح در آموزه های یهود*، ترجمه: امیر فریدون گرگانی، تهران: انتشارات المعی.
- ماسون، دنیز (۱۳۸۵)، *قرآن و کتاب مقدس: درون مایه های مشترک*، ترجمه: فاطمه سادات تهامی، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- مکارم شیرازی، ناصر؛ و دیگران (۱۳۷۴)، *تفسیر نمونه*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- Botterweck, G. Johannes; Ringgren, Helmer, 1995, *Theological Dictionary of the Old Testament*, Vol. 7.
- Bromiley, Geoffrey W. (1982), *The International Standard Bible Encyclopedia*, Editors: Everett F. Harrison (new T.) Roland K. Harrison (old t.), William Sanford LaSor (Biblical Geography and Archeology), Consulting Editor: Lawrence T. Geraty (Archeology), Project Editor: Edgar W. Smith, JR, William B., Michigan, Eerdmans Publishing Company, Grand Rapids.
- Charlesworth, James H. (2006), *Resurrection: The Origin and Future of a Biblical Doctrine*, New York: T & T Clark International.
- Gesenius, Wilhelm; Robinson, Edward (1865), *A Hebrew and English Lexicon of the Old Testament*, Boston, published by Crocker and Brewster.
- Gowan, Donald E. (2003), *The Westminster Theological Wordbook of the Bible*, Kentucky, Westminster John Knox Press.
- <http://biblehub.com/hebrew/341.htm>;2013
- <https://www.lexiconcordance.com>;on line Bible,2015

- Vicesimus Wigram, George (1843), *The Englishman's Hebrew and Chaldee concordance of the Old Testament*, vol.2.
- Palmer-Fernandez, Gabriel (2004), *Encyclopedia of Religion and War*, Great Britain, Berkshire Publishing Group, New York & London: Routledge.
- Renn, Stephen D. (2008), *Expository Dictionary of Bible Words*, Massachusetts: Hendrickson Publisher.
- Van Der Toorn, Karel; Becking, Bob; Van Der Horst, Pieter W. (1999), *Dictionary of Deities and Demons in the Bible*, Leiden, Boston, Brill Academic Publisher, Published under the Auspices of the Faculty of Utrecht University.
- Wyatt Kent, Keri (2011), *Deeper into the Word (Old Testament)*, Bethany House Publishers, Washington DC.

Archive of SID